

مروری گذرا بر چند فیلم شاخص سینمای جهان در سال 2011

در بهترین فیلم‌های 2011 آخرین دستاوردهای فنی سینما به خدمت گرفته شده‌اند تا گذشته به بهترین شکل بازآفرینی شود...



در بهترین فیلم‌های 2011 آخرین دستاوردهای فنی سینما به خدمت گرفته شده‌اند تا گذشته به بهترین شکل بازآفرینی شود؛ چه به شکلی آشکار و عیان در [171#& آرتیست](#)؛ چه در ادای دین به نوآرهای فرانسوی در [171#& راندن](#)؛ و چه در نگاه نوستالژیک به سینما در [171#& هوگو](#)؛ ی اسکورسیزی.

اسپیلبرگ هم پس از آزمودن تازه‌ترین تکنیک‌های موشن کیچر و گشودن دریچه‌ای تازه به انیمیشن در [171#& اسب جنگی](#)؛ سراغ گذشته‌ای می‌رود که در ترکیب‌بندی پلان‌هایش، لانگ‌شات‌های جادویی جان‌فورد را به یاد می‌آورد! امسال سینمای جهان سایه سنگین نوستالژی را کاملاً بالای سر خود حس کرد..

آرتیست

روایت بخش مهمی از تاریخ هالیوود توسط کارگردانی فرانسوی، [171#& آرتیست](#)؛ را به اثری دلپذیر مبدل کرده است؛ آنقدر دلپذیر و سرشار از حس ستایش نسبت به تاریخ سینما که ابایی از شیدایی به سینمای صامت ندارد. [171#& آرتیست](#)؛ با چنان مهارتی ساخته شده که تماشاگر می‌پذیرد در حال تماشای فیلمی صامت متعلق به دهه 20 میلادی است. این مهارت همراه با صداقت باعث شده تا موضوع کهنه فیلم (مشکلات هنرپیشه‌های سینمای صامت هنگامی که سینما ناطق می‌شود) ملال‌آور و تکراری به نظر نرسد. میشل هازانا ویسیوس، کارگردان آرتیست که امسال فاتح بزرگ اسکار لقب گرفت، موفق می‌شود روح یک دوران را به تصویر بکشد. عصر معصومیت سینمای صامت و ستارگانش، با تمام آن اغراق‌ها در بازی و جلوه‌گرایی در پرداخت، در رویکردی یکسره نوستالژیک به تصویر کشیده شده است. مقایسه آرتیست با [171#& آواز در باران](#)؛ (جین کلی، استنلی دانن، 1951) شاید نشانه ذوق‌زدگی بیش از حد باشد ولی خالی از حقیقت هم نیست.

اسب جنگی

هنر والای سینمای کلاسیک آمریکا در آخرین فیلم اسپیلبرگ، جلوه‌ای با مفهوم می‌یابد. [171#& اسب جنگی](#)؛ تقریباً هیچ شباهتی به فیلم‌های متداول هالیوود ندارد. فیلم نغمه‌ای است نوستالژیک درباره سینمای اصیل و اخلاقی آمریکا در دهه 40 با همان نوع روایت داستان و همان نوع تصاویر و قاب‌بندی؛ تقلیدی فروتنانه از جان فورد که در قالب اثری ضدجنگ، می‌کوشد تا پیام مطلوبش را نیز در ورای احساساتی کردن مخاطب، القا کند. فیلمبرداری یانوش کامینسکی و موسیقی جان ویلیامز به شکل غریبی با پرداخت اسپیلبرگ همخوان هستند. نمایش تفاهم میان دو جبهه متخاصم نقطه اوج فیلم است و دربردارنده پیام‌هایی که فیلمساز قصد ارائه آنها را به تماشاگر داشته است.

جی. ادگار

روایت زندگی جی. ادگار هوور، نخستین رئیس اف‌بی‌آی توسط کلینت ایستوود به فیلمی پرنکته و پرجزئیات بدل شده است. خوش ساخت بودن، نخستین ویژگی بارز [171#& جی. ادگار](#)؛ است و پس از آن باید به بازی لئوناردو دی‌کاپریو اشاره کرد که پیداست همه تلاشش را برای واکاوی در کاراکتری که نقش‌اش را ایفا کرده انجام داده. ایستوود در جی. ادگار گزیری از ورود به عالم سیاست ندارد ولی به‌عنوان یک جمهوریخواه و راست محافظه‌کار، تیغ نقدش از سیستم خیلی تیز نیست. جی. ادگار هم فیلم تندوتیزی نیست ولی در عین حال می‌تواند تناقض‌های بیمارگون زندگی یک مأمور امنیتی بلندپایه و ارشد را با توانایی همیشگی‌اش در شخصیت‌پردازی به تصویر بکشد. متوسط بودن فیلم بیشتر به فیلمنامه داستین لنس‌بلک بازمی‌گردد تا کارگردانی ایستوود.

خیلی بلند و بسیار نزدیک

فیلمی درباره 11 سپتامبر که استفن دالدری کارگردان فیلم ستایش شده [171#& ساعت‌ها](#)؛ آن را براساس فیلمنامه‌ای از اریک راث جلوی دوربین برد. [171#& خیلی بلند و بسیار نزدیک](#)؛ ماجرای 11 سپتامبر را از دید پسرچه‌ای 9 ساله روایت می‌کند. دالدری تمام تلاشش را کرده تا از سفارشی شدن اثر جلوگیری کند، با این همه فیلم فاقد تأثیرگذاری لازم است و اجرای خوب دالدری و بازی‌های قابل قبول تام هنکس و ساندرا بولاک هم نتوانسته ضعف‌های فیلمنامه راث را پوشش دهد. جست‌وجوی طولانی توماس هورن برای یافتن راز کلیدی که از پدرش به جا مانده کسالت‌بار از کار درآمده و تلاشش برای قراردادن نشانه‌هایی پرمفهوم در دل این جست‌وجو نتیجه کار را شبیه برخی از محصولات معناگرایی سینمای ایران کرده است! نامزد شدن خیلی بلند و بسیار نزدیک در رشته بهترین فیلم، از شگفتی‌های اسکار امسال بود.

درخت زندگی

انعکاس دغدغه‌های یک فیلسوف و متفکر بر پرده نقره‌ای با تمام بلندپروازی‌ها و جاه‌طلبی‌ها و تغییر لحن دادن‌های مداوم و بی‌اعتنایی به قواعد مرسوم سینمای روایی! «درخت زندگی«؛ سینمای حیرت است. حیرت از میزان اعتماد به نفس ترنس مالیک که تقریباً به هیچ معیار سینمایی متداولی احترام نمی‌گذارد و در قاعده‌شکنی چنان پیش می‌رود که فیلم فلسفی پیچیده «1002« اودیسه فضایی«؛ استنلی کوبریک در برابرش اثری سهل و آسان به نظر می‌رسد! پیچیدگی، ویژگی بارز درخت زندگی است و رویکرد فلسفی و هستی‌شناسانه مالیک فیلم را به پازلی تبدیل کرده که بیننده برای درک و کنار هم گذاشتن قطعات مختلف و پراکنده‌اش باید از ذهن خود کار بکشد. برنده نخل طلای جشنواره کن برای علاقه‌مندان بردیپیت و شان‌پن یک فیلم متظاهرانه و پر از اداس‌ت که تصنع در تار و پودش تنیده شده و برای دوستداران سینمای اندیشه، اثری است ژرف درباره سبک تحمل‌ناپذیر هستی!

راندن

برنده جایزه بهترین کارگردانی از جشنواره فیلم کن که براساس فیلمنامه‌ای از حسین امینی فیلمنامه‌نویس ایرانی مقیم هالیوود ساخته شده، از یک فرمول قدیمی استفاده‌ای مطلوب کرده است. فرمول قدیمی ژان پیرملویل و «سامورایی«؛ اش در ترکیب با فیلم دهه هفتادی معروف «راندنده«؛ ساخته والتر هیل در اجرایی پرطراوت از نیکلاس ویندینگ رفن از پس پشت صورتی سنگی، احساساتی عمیق را به نمایش می‌گذارد و در اوج خشونت به شاعرانگی گرایش می‌یابد. سکانس‌های تعقیب و گریز و اکشن «راندن«؛ همان‌قدر تأثیرگذار است که فصل‌های آرام شخصیت‌پردازانه‌اش. ساختن یک اکشن عمیق و تفکر برانگیز کار دشواری بوده که ویندینگ رفن از عهده‌اش به‌خوبی برآمده است.

شرلوک هلمز: بازی سایه‌ها

دنباله فیلم «شرلوک هلمز«؛ اثری حادثه‌ای و سرگرم‌کننده بود و حالا «شرلوک هلمز: بازی سایه‌ها«؛ هم تقریباً همان کیفیت و ویژگی‌ها را دارد. گای ریچی در اقتباس از داستان‌های آرتور کانن دوویل، اصالت را نه به ادبیات که به تعلیق، سرگرمی و هیجان داده است. به همین دلیل هر دو شرلوک هلمز او آثاری جذاب و تماشایی اما غیراصیل از کار درآمده‌اند. شرلوک هلمز: بازی سایه‌ها صرفاً از شخصیت‌ها و خط داستانی آرتور کانن دوویل بهره می‌گیرد و آگاهانه خود را در مسیر ادبیات گوتیک انگلیسی‌مآب قرار نمی‌دهد.

فرزندان

ملودرام مدرن و اخلاقی الکساندر پین در ستایش تحکیم خانواده و وفاداری، دستمایه پیش‌برنده‌اش، خیانت زنی میانسال است که در کما به سر می‌برد! جورج کلونی در قالب مردی که در مواجهه با بحران‌های پی‌درپی در زندگی می‌کوشد وقار و ارزش‌های اخلاقی‌اش را حفظ کند، حضوری فوق‌العاده دارد و شاید اگر اعضای آکادمی کمتر در برابر بازی ژان دوژردن در «آرتیست«؛ ذوق زده می‌شدند، می‌توانست اسکار را نیز به خانه ببرد. الکساندر پین برنده جایزه اصلی گلدن گلوب و اسکار بهترین فیلمنامه، در ملودرامی مدرن میان 2 خط اصلی داستانش پیوند ایجاد می‌کند و یک خانواده مرفه آمریکایی را به تصویر می‌کشد که تا پای اضمحلال پیش می‌رود ولی با وجود آسیب‌های فراوان، در نهایت به آرامش دست می‌یابد.

ماجراهای تن‌تن

احتمالاً خود اسپیلبرگ هم می‌دانسته با فیلمش نمی‌تواند انتظار خوانندگان پروپا قرص سری داستان‌های تن‌تن را برآورده کند و به همین دلیل به جای اینکه کاملاً در عالم داستانی غرق شود، ترجیح می‌دهد به بهانه تن‌تن سراغ قهرمان آشنای خودش ایندیانا جونز برود! ساخت فیلم به شیوه موشن کپچر، استادی اسپیلبرگ به‌عنوان یک فن‌سالار توانا را بار دیگر نمایان می‌کند و حرکت مداوم فیلم در مسیر هیجان و حادثه باعث می‌شود تماشاگر خیلی در حفره‌های روایی اثر ریز نشود. می‌ماند حسی که داستان‌های هرژه برمی‌انگیزد و «ماجراهای تن‌تن«؛ اسپیلبرگ خیلی در آن توفیق می‌یابد چون استاد یک‌بار دیگر برایمان ایندیانا جونز ساخته است!

نیمه شب در پاریس

بازگشت وودی آلن به دوران موفقش با رویکرد به دستمایه‌های مورد علاقه‌اش میسر می‌شود. بعد از فیلم نامیدکننده‌ای چون «تو با یک غریبه بلندقد سیاه‌پوش ملاقات خواهی کرد«؛ خیلی‌ها زنگ پایان خلافت آلن را به صدا درآوردند. به‌خصوص اینکه او بعد از «امتیاز نهایی«؛ دیگر نتوانسته بود فیلمی قانع‌کننده و پذیرفتنی بسازد. نیمه شب در پاریس با رویکردی خلاقانه رویاپردازی می‌کند و با فیلمنامه قاعده‌مند و منسجم‌اش می‌تواند بستر مناسبی برای سوارشدن بر توسن خیال بیابد. رجعت آلن به پاریس دهه 1920 و ارجاع‌های فراوانش به شخصیت‌های ادبی و هنری آن دوران، جنبه‌ای دلپذیر به نیمه شب در پاریس داده است. استفاده درخشان از زیبایی‌های شهر پاریس، فیلم آخر وودی آلن را با انبوهی از تصاویر خیره‌کننده همراه کرده و به شکل عجیبی در اینجا خودآگاهی فیلمساز نه‌تنها مزاحم نیست که همراهی بی‌شילה پیله و صادق است.